

آیین پژوهی و فرهنگ

نبوت و پادشاهی

گزارشی از رویکرد تورات تا قرآن

نوشته‌ی علی طهماسبی

این نوشته، در دو فصل تنظیم شده است. هر دو فصل در مورد داستان چگونگی پدید آمدن پادشاهی یا فرمانروایی در کنار نبوت است، و رابطه‌ی دیالکتیکی این دو جریان را نشان می‌دهد. فصل اول به روایت از تورات و ضمائ آن است (کتاب سموئیل، کتاب داوود و برخی دیگر از مجموعه‌ی عهد عتیق)

در فصل دوم همان داستان را در قرآن مورد کند و کاو قرار داده‌ام. به ویژه در آیاتی از سوره‌ی بقره که مستقیماً با کتاب‌های «سموئیل» و «داوود» مربوط می‌شود و به عنوان داستان طالوت و جالوت، بازخوانی شده است.

اولین نوبت انتشار این مطلب مرداد ماه ۱۳۸۳ در فصلنامه ناقد بوده است و در اردیبهشت ۱۳۹۳ با ویرایش تازه در این جا منتشر شد

فهرست:

فصل اول.....	۳
۱ - ۱- مقدمه.....	۳
۲- ۱- آیا بیان نمودن حکم خداوند به معنای حکومت بر مردم هم هست؟.....	۴
۳- ۱- نبوت و پادشاهی، در تضاد یا یگانه با هم؟.....	۶
۴- ۱- ناخشنودی خداوندِ تورات از نهاد پادشاهی.....	۷
۵- ۱- پیش زمینه‌های حکومت در اسطوره‌ی آفرینش.....	۹
۶- ۱- ظهور جهادگران (Judges) و فراهم شدن زمینه‌ی پادشاهی.....	۱۲
فصل دوم.....	۱۵
۱ - ۲- سموئیل نبی و شائول پادشاه (طالوت).....	۱۵
۲- ۲- داودِ پادشاه و حضور انبیاء منتقد.....	۱۷
۳- ۲- داستان طالوت (شائول) و داود در قرآن.....	۲۰
۴- ۲- نقشی که قرآن برای محمد تعریف کرده، رسول بود یا فرمانروا هم بود؟.....	۲۶
۵- ۲- اولی الامر، فرماندهی نظامی؟ یا فرمانروای جامعه‌ای مدنی؟.....	۲۷

فصل اول

۱ - ۱ - مقدمه

در این نوشتار سعی شده است تا نمونه‌ی مشخصی از رابطه‌ی نبوت با فرمانروایی را مورد تامل قرار دهیم. طرح این نمونه به معنای آن نیست که امروز هم دقیقاً با همان ویژگی‌ها بتواند کارآیی داشته باشد بلکه صرفاً برای شناخت مصالح و موادی است که در فرهنگ دینی ما تعبیه است. نکته‌ای که لازم می‌دانم در آغاز این نوشته بر آن تاکید کنم این است که واژگانی همچون حکومت، دین، نبوت و... که امروز به عنوان واژگان دینی از آن استفاده می‌کنیم، بسیار محتمل است که با متن اصلی، یعنی با قرآن فقط دارای اشتراک لفظی باشند ولی به لحاظ معنایی ممکن است حوزه‌های معنایی متفاوتی پیدا کرده باشند. به همین جهت در طول این نوشته، تلاش کرده‌ام تفاوت واژه‌ی «حکم» (hokm) (داوری) را با «ملک» (mogk) (فرمانروایی، پادشاهی) در متن قرآن نشان دهم.

بیان این نمونه مشخص از قول علمای دینی و کتب تفسیر نیست؛ از قول تئورسین‌هایی چون خواجه نظام الملک، یا آنچه در تاریخ سیاسی ما واقعا وجود داشته است هم نیست. بلکه فقط از متون منسوب به وحی است و به اجمال مورد اشاره قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، میان متن سنت و متن قرآن تفاوت قایل شده‌ام. علاوه بر متن قرآن، همچنین از مجموعه‌ی عهد عتیق به ویژه کتاب‌های سموئیل و داودان نیز بهره جسته‌ام.

از میان سه متن موجود، یعنی عهد عتیق، عهد جدید، و قرآن، بیشترین مضامین در باب «داوری» و «فرمانروایی» را در مجموعه‌ی عهد عتیق (تورات و ضمائم آن) می‌توانیم مشاهده کنیم. در قرآن نیز این رابطه با اشاراتی کلی معطوف به داستان‌های عهد عتیق مطرح شده است.

نمونه‌ی مشخصی را که در این مورد انتخاب کرده‌ام داستان طالوت و داود است، که در مجموعه‌ی عهد عتیق به صورت کاملاً مشروح و مفصل روایت شده و در قرآن به صورتی نسبتاً کوتاه و به اشاره آمده است. علت کوتاهی و اجمال داستان مزبور در قرآن احتمالاً به این سبب است که در زمان بعثت، مردمی که مخاطب قرآن بوده‌اند، مشروح داستان را می‌دانستند و نیازی به شرح دوباره‌ی کل داستان نبوده است.

از این جهت در متن قرآن تنها به فرازهایی مهم اشاره شده است و گاه نیز برخی تغییرات و چرخش‌ها از سوی قرآن نسبت به مضمون قبلی داستان دیده می‌شود که به نوبه‌ی خود برای مخاطب کلام قرآن

قابل تأمل است.

واژه‌ی «داستان» را هم آگاهانه انتخاب کرده‌ام، و آن را معادل واژه‌ی قصه در قرآن قرار داده‌ام. مانند قصه‌ی یوسف که واقعه‌ای را نه در قالب روایتی صرفاً تاریخی، بلکه در قالب داستانی نقل می‌کند که قید زمان و مکان را از خود گسسته‌است تا برای مخاطب عبرت آموز هم باشد. و همین موضوع یکی از عواملی است که سبب شده تا اهل دین، در دوره‌های مختلف تاریخی از آن مضامین بهره گیرند و برای مشروعیت بخشیدن به نظام حکومتی خود به آن استناد کنند.

۲-۱- آیا بیان نمودن حکم خداوند به معنای حکومت بر مردم هم هست؟

واژه «حکم»^۱ که بعدها لفظ «حکومت» از آن مشتق شده است در قرآن به معنای بیان حق و باطل میان دو یا چند مدعی بوده است که در باره موضوعی باهم اختلاف داشتند و با توافق هم شخص دیگری را برای داوری انتخاب می‌کردند تا مشخص کند که از دو مدعی کدام بر حق است و کدام بر باطل. توجه به این نکته نیز ضروری است که در متن قرآن، داوری (به معنای بیان حق و باطل) از سوی کسی که داوری می‌کند، به معنای اجرای آن از سوی داور نیست؛ بلکه در واقع آشکار کردن حق و باطل برای طرفین دعوا است. و باز هم مطابق آیات قرآن هنگامی که «حق» آشکار شود، باطل رنگ می‌بازد و از میان می‌رود. یعنی ضمانت اجرای حکم، در آشکار شدن حق و باطل است. حق و باطل نیز به معنای راست و دروغ نیست. بلکه تا حدودی به معنای درست و نادرست اموری است که به منصفی ظهور می‌رسد. تفاوت حق و باطل با راست و دروغ آن است که حق و باطل هر دو اموری واقعی هستند که در عمل اتفاق می‌افتند اما راست و دروغ، سخن و ادعایی است که کسی در مورد امور واقعی بیان می‌کند. قتل، تجاوز، یا سرقت، اموری واقعی هستند که باطل دانسته می‌شود ولی ممکن است قاتل یا سارق برای پوشاندن کار خود، امری واقعی را که انجام داده انکار کند و راست نگوید.

در این تعریف حق عبارت است از کاری که تکرار و تداوم آن برای زندگی انسان، اعم از خود و دیگران سودمند باشد و در آینده نتیجه‌ای زندگی ساز و ثمره‌ای حیات بخش می‌دهد ولی باطل کاری

^۱ - واژه حکم hokm، در قرآن به معنای فرمان دادن نیست، بلکه به معنای بیان داوری میان دو مدعی است که با هم اختلاف دارند. اصل این واژه از «حَکَمَ» (hakamah) به معنای لگام اسب گرفته شده است. حکم به حق در میان دو مدعی سبب می‌شود تا امور اجتماعی در مسیر حق به جریان افتد مانند اسبی که سوار کار با لگام زدن به او را در مسیر لازم هدایت می‌کند.

است که به‌ویژه به زندگی اجتماعی زیان می‌رساند و از این جهت وجدان عمومی جامعه آن را رد می‌کند و به‌گونه‌ای نسبی و تاجایی که وجدان عمومی از وجود باطل مطلع شود مانع تداوم آن می‌شود.^۱ در این تعبیر، باطل، عمل غیر صالحی است که با ساز و کار روند آفرینش منطبق نیست. بنا براین «حکم» هنگامی که بیان شود، درست و نادرست، یا حق و باطل را می‌نماید و حق به خودی خود دارای نوعی ضمانت اجرایی در وجدان عمومی است. زیرا به‌نظر می‌رسد وجدان عمومی که از مواجهه افراد باهم شکل می‌گیرد گرایش به حق دارد. در قرآن از یحیی به عنوان کسی یاد شده است که از سوی خداوند دارای «حکم» می‌شود:

آی یحیی! توانمندانه کتاب را بگیر. ما به او را در جوانی توان حکم (داوری) دادیم.^۲

یعنی دارای قدرتی می‌شود که می‌تواند تفاوت حق و باطل را تشخیص دهد و بیان کند. سخنان یحیی در انجیل‌ها، بیشتر خطاب به کسانی است که خود را نگهبانان دین می‌نمایند اما دین را بهانه‌ی تدبیر قدرت و ثروت اندوزی نموده‌اند مانند فریسیان و کاهنان یهود. در عین حال یحیی هیچگاه به حکومت و پادشاهی منصوب نشد و رهبری هیچ سپاهی را نیز بعهده نداشت. و حتی در جوانی توسط هیروودیس پادشاه یهود شهید گردید. به همین جهت، دارای حکم شدن از سوی خداوند، نمی‌تواند به معنای حکومت کردن باشد.

مضامین «نبوت»، «کتاب»^۳ و «حکم» در آیات دیگری از قرآن در کنارهم و تنیده درهم مطرح شده است.^۴ بنا براین می‌توان گفت که انبیاء دارای قدرت تشخیص حق و باطل و بیان آن نیز هستند اما این به هیچ روی به معنای فرمانروایی و حکومت کردن انبیاء بر دیگران نیست مگر در مواردی که واژه «ملک» (molk) هم به آن اضافه شده باشد مانند آیاتی که در باره یوسف، داود، و سلیمان آمده است.^۵

۱ - واژه شناسی حق و باطل نیاز به مقاله مستقل دیگری دارد که شاید در آینده توسط صاحب این قلم ارائه شود.

۲ - سوره نوزدهم (مریم) آیه ۱۲

۳ - در مورد معنای کتاب و تفاوت آن با معنای قرآن مباحثی را در جلسات و درس‌گفتارهایی که در حسینیه ارشاد داشتم مطرح کرده‌ام که فعلاً به صورت جزوه توسط گردانندگان آن جلسات به تعداد محدودی تکثیر و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. در این مباحث شرح داده‌ام که مفهوم کتاب با قرآن متفاوت است، کتاب هنگامی که همراه با الف و لام معرفه می‌آید به معنای طرح کلی آفرینش هستی و انسان از آغاز تا فرجام است و تا حدودی با مفهوم مقدرات، سرنوشت، و فرجام هماهنگ است.

۴ - سوره سوم (اعراف) آیه ۷۹. سوره ششم (انعام) آیه ۸۹

۵ - سوره دوازدهم (یوسف) آیه ۱۰۱، سوره دوم (بقره) آیه ۲۵۱، سوره سی و هشتم (ص) آیه ۳۵

در آیات قرآن، این گونه آمده است که حکم در اصل از آن خداوند است و از سوی او به رسولان نیز داده می‌شود. همان گونه که به یحیی داده شد. همچنین باز هم در قرآن آمده است که رسولان آمدند تا کتاب و حکمت را به مردمان تعلیم دهند. به خود رسولان هم توصیه شده است که اگر در میان مردم حکم کنند، به قسط، عدل، و حق حکم نمایند.^۱

۳-۱. نبوت و پادشاهی، در تضاد یا یگانه با هم؟

مفهوم «قدرت سیاسی»^۲، هنگامی که معطوف به دموکراسی نباشد به معنای نیرویی است که از طرف فرد یا گروهی، بر همه‌ی مردمان یک جامعه اعمال می‌شود تا آنان را به اطاعت خود در آورد، جهت حرکت آنان را تعیین کند، یا آنان را به انجام کارهایی که خود صلاح می‌داند وادارشان کند. برای این اصطلاح که در زمان و زبان امروزی ما رایج و شناخته شده است، در متن قرآن معادل دقیقی پیدا نکردم اما به نظر می‌رسد که واژه‌ی «مُلک» (molk) تا حدودی نزدیک و هماهنگ با مفهوم «قدرت سیاسی» باشد.^۳ این واژه، بعدها به «سرزمین» گفته شد اما در متن قرآن به همان معنای فرمانروایی است که قبلاً با لفظ «پادشاهی» نیز از آن یاد می‌شد.

در قرآن هر جا که از قدرت فرمانروایی و حکومت یکی بردیگران یاد شده از همین واژه استفاده شده است مانند مُلک سلیمان که ترجمه آن فرمانروایی سلیمان می‌باشد. «مَلِک» (malek) نیز به عنوان اسم و صفت برای کسی است که فرمانروایی را در اختیار دارد. واژگان دیگری مانند طاغوت و سلطان نیز هر کدام به نحوی می‌تواند بیانگر بخشی‌هایی از مضمون «قدرت سیاسی» باشد. اما از میان سه واژه‌ی مذکور، واژه‌ی «مَلِک» (پادشاه، فرمانروا) در ارتباط با قدرت فرمانروایی در یک فرد، نزدیک‌تر می‌نماید و در داستان مورد نظر ما نیز همین واژه در قرآن به کار رفته است.

در قرآن - و به ویژه در داستان طالوت و داود - لفظ «فرمانروا» (مَلِک malek) برای کسانی آمده است که در عرصه‌ی کارزار با دشمنان، فرماندهی و رهبری نیروهای نظامی را به عهده داشتند. بعد از طالوت، همین لفظ برای داود و سلیمان آمده است. نکته‌ی مهم در مورد این سه تن آن است که ظهور هر سه در عرصه‌ی فرمانروایی، به جهت نبوت برای قوم خویش نبود بلکه برای جنگیدن با دشمنان خارجی بوده

^۱ - سوره پنجم (مائده) آیه ۴۲. سوره سی و هشتم (ص) آیه ۲۶

^۲ Political Power

^۳ - به عنوان مثال نگاه کنید به سوره دوم (بقره) آیه ۲۵۸

است. یعنی منشاء پادشاهی، فرماندهی نظامی بوده است. احتمالاً به همین جهت در قرآن هیچ رسول دیگری به عنوان مَلِک یا فرمانروا، مطرح نشده است و با آنکه کتاب و حکم از سوی خداوند به همه‌ی انبیاء داده شده است، اما از واگذاری ملک molk (فرمانروایی) به آنان سخنی در میان نیست.

از سیر داستان طالوت و فرمانروایی او می‌توان نتیجه‌گیری کرد که همین نیروی فرمانروایی هنگامی که افزون بر شرایط ویژه‌ی نظامی، در عرصه‌ی زندگی اجتماعی و به هنگام صلح هم بر جامعه و مردم اعمال شود، تبدیل به سلطنت می‌شود. این ماجرا به‌ویژه در داستان شائول (طالوت) که در تورات آمده است نشان می‌دهد که چگونه با کشیده‌شدن فرمانروایی از میدان‌های نبرد به درون جامعه، روح طالوت (شائول) گرفتار دیوهای ویرانگر می‌شود^۱

در چنین موقعیتی، فرمانروا با تکیه بر نیروی نظامی که قبلاً و در زمان جنگ با دشمن فراهم کرده، به سرکوب مردمان جامعه‌ی خویش می‌پردازد تا قدرت خود را حفظ کند. احتمالاً سخن قرآن در باره داستان سلیمان و زنی که به ملکه‌ی قوم سبا شهرت یافته، به این نکته نیز می‌تواند معطوف باشد که : «هرگاه فرمانروایان به قریه‌ای وارد شوند آن را تباه و اهلش را ذلیل می‌گردانند...»^۲

۴-۱- ناخشنودی خداوندِ تورات از نهاد پادشاهی

در مجموعه‌ی عهد عتیق، نبوت و فرمانروایی از یکدیگر تفکیک شده است. این موضوع را در کتاب‌های اول و دوم سموئیل، همچنین در کتاب داوران می‌توانیم به‌وضوح ببینیم. این نکته‌ای است که در قرآن هم شاهد آن هستیم - در ادامه باز هم به این موضوع باز می‌گردم - اما در تورات و مجموعه‌ی عهد عتیق، پاره‌ای از موارد هست که امر داوری (قضا) و اجرای آن بیشتر به فرمانروایان و منسوبین از سوی آنان مربوط است. در این کتاب‌ها، فرمانروایانی که منشاء ظهورشان فرماندهی نظامی در جنگ‌ها بوده است، به‌داوری در میان قوم خویش هم می‌پرداختند همچنین علاوه بر حکم (بیان حق و باطل به طرفین دعوا) فرمان اجرای عدل و حق را هم خود صادر می‌کردند. نمونه‌های این گونه فرمانروایان در دوره‌ها و سرزمین‌های دیگر هم بسیار بودند.

تا آنجا که خاطره‌ی تاریخی ما به یاد می‌آورد، در دوره‌هایی از تاریخ، در بین‌النهرین و ایران، مطامع

^۱ - نگاه کنید به کتاب اول سموئیل باب نوزدهم. در این داستان هنگامی شائول به خیانت گرفتار می‌شود که فرمانروایی جبهه‌ی نبرد عملاً به داود منتقل شده است و شائول صرفاً پادشاه و فرمانروای بنی اسرائیل در جامعه است.

^۲ - سوره‌ی بیست و هفتم (نمل) آیه ۳۴

و خواسته‌ی پادشاهان یا فرمانرویان، در قالب داوری و «دین» به مردم یک جامعه اعمال می‌شده است، مانند دوره‌ی حمورابی که در سنگ نبشته‌ی مشهور به فرامین پادشاه بابل همین واژه‌ی «دین» را با همین تلفظ برای محاکمه و مجازات مردم در آن می‌بینیم.^۱

به تعبیر دیگر، واژه‌ی «دین» دارای دوحوزه‌ی معنایی مرتبط با هم بوده است. یکی آداب، رسوم، سنن، عقاید، شریعت، قانون، و مناسکی که از سوی رسولان ابلاغ می‌شد.^۲ حوزه معنایی دوم عبارت بوده است از پاداش، جزا، کیفر، حساب، و انتقام که در این جهان پادشاهان مجری آن بوده‌اند و در پاره‌ای از موارد نیز خود خداوند با عذاب‌های سهمگین، افراد و ملت‌ها را داوری می‌کرده است. در قرآن، خود خداوند که مالک یوم‌الدین خوانده شده است جزا، پاداش، و کیفر همگان را بعهده دارد.^۳

مبتنی بر همین دو حوزه‌ی معنایی، دو نهاد تقریباً مستقل ولی مرتبط باهم در عرصه‌ی دین پدید آمده است. یکی نهاد نبوت، کهانت، و روحانیت که به ابلاغ شریعت، قانون، طرح صواب از ناصواب، و به بشارت و انذار، و آگاهی دادن نسبت به سرنوشت انسان می‌پرداخت. دیگری نهاد حکومت که به اجرای قوانین شریعت و کیفر دادن به متجاوزان در همین جهان، اقدام می‌نموده است. یعنی آنچه به‌عنوان شریعت از سوی رسولان به مردم ابلاغ می‌شد و مورد قبول عام واقع می‌گردید، حاکمان وظیفه‌ی اجرای آن را بعهده خود می‌دانستند. اینکه حاکمان هر دوره‌ای تا چه‌اندازه در ادعای خود صادق بودند یا نبودند بحث دیگری است.

همچنین اشاره به‌این نکته ضروری است که اجرای احکام از سوی پادشاهان بیشتر به مواردی مربوط می‌شده است که به سامان زندگی اجتماعی در این جهان ارتباط داشته است. وعده‌های خداوند چه برای عالم پس از مرگ، و چه برای مجازات‌های سهمگین افراد و ملت‌ها در همین جهان، هنگامی بیشتر مطرح می‌شده است که این داوران، یا پادشاهان وظایف خود را ناتمام، یا نادرست انجام داده باشند. یعنی در این صورت، خداوند خود هم قانون‌گذار بوده است و هم مجری آن.

گذشته از این نشانه‌ها، و اعم از اینکه واقعا معنای کلمه داوری و دین چه بوده است، همیشه شاهد این ماجرا بوده‌ایم که «قدرت سیاسی» معمولاً مشروعیت خود را از دین (به معنای قدسی آن) می‌گرفته است. اما باز هم نمی‌توان نادیده انگاشت که معمولاً قدرت‌های سیاسی پس از سازمان یافتن و نهادینه

۱ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به کتاب دغدغه‌های فرجامین اثر صاحب این قلم.

۲ - مثال در قرآن: «الیوم اکملت لکم دینکم..» یا: «لکم دینکم ولی دین» همچنین در این آیه: «لا اکراه فی الدین ...»

۳ - آیاتی که واژه دین را در عالم دیگر و در قیامت می‌نمایند، مانند: «ان الدین لواقع»، «وما ادراک ما یوم الدین»، «مالک یوم الدین» واژه دین در تمامی این آیات دارای معنای جزا، کیفر، پاداش، و حساب را دارد

شدن، هردو حوزه‌ی «دین» را در چنبره خود می‌گرفتند. به تعبیر دیگر، قانون و شریعت را به نفع خود تفسیر، و سپس اجرا می‌کردند. از این جهت متولیان «دین» (در حوزه‌ی ابلاغ شریعت) گاه به ستیز با قدرت‌های سیاسی، و گاه ناچار به اطاعت از آن، و زیر مجموعه‌ای از آن می‌گردیده است. این روند پیچیده چگونه اتفاق می‌افتد؟ بحثی دراز دامن است که از حوصله این مجال بیرون است.

۵-۱- پیش زمینه‌های حکومت در اسطوره‌ی آفرینش

در نخستین گام از آموزه‌های تورات که داستان آفرینش را آورده است، مقصود آفرینش آدم از سوی خداوند به این گونه توضیح داده شده است:

و خدا گفت آدم را به صورت ما، و موافق شبیه ما بسازیم، تا برماهیان دریا و پرندگان آسمان، و بر تمامی زمین، و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت کند (پیدایش، باب اول، آیه ۲۶)

این مضمون در آیات دیگری از پیدایش نیز تکرار شده است. یعنی علت غایی آفرینش آدم این دانسته شده است که بر زمین فرمانروایی کند، و همه‌ی موجودات زنده‌ی دیگر را به اطاعت خود در آورد، و آن‌ها را به مسیری که مقصود آفرینش است و خداوند نشان می‌دهد به حرکت در آورد. یعنی در این آیه، آدم به عنوان جانشین خدا در عرصه‌ی قدرت اجرایی در نظر گرفته شده است و نه به عنوان وضع کنندگان قانون. در آیه دیگری از تورات آمده است که:

و خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید

در این روایت، چه «آدم» را اسم عام در نظر بگیریم، و چه اسم خاص تلقی کنیم، به هر حال، «آدم» در عرصه‌ی حکومت، هم مجری اراده و قانون خداوند است و هم نگهبان سرزمینی که به او واگذار شده است. این روایت‌ها شاید مشکل چندانی برای اجتماع انسانی پدید نیاورد. یعنی بحثی در باره‌ی حکومت یک آدم بر آدمیان دیگر در میان نیست بلکه موضوع حکومت آدم بر طبیعت است. اما بعداً می‌بینیم با کثیر شدن آدم‌ها، و رعیت شدن اکثریت^۱ و شبان شدن اقلیت، اتفاق دیگر در عرصه حکومت پدید آمد.

احتمالاً از نگاه دینی، مضمون «حکومت» در قالب فرمانروایی یکی بر دیگران، بیشتر به این منظور بوده است تا روند آفرینش در روی زمین سامان بهتری یابد. یعنی از نگاه تورات، حکومت یکی بر دیگران به معنای صلاحیت پادشاه در اجرای قانون و شریعت بوده است و نه به معنای قانون‌گذاری و سلطه‌ی

^۱ - رعیت، به معنای مواشی چرنده که شبان، آنها را به چرا می‌برد.

بی قید و شرط. حاکمان دینی وظیفه داشتند تا با اجرای داوری میان مردم، و پیشگیری از ستم یکی بردیگری، سبب اعتلای حیات در جامعه بشری شوند. اگرچه در عمل، اغلب حاکمان کاملاً خلاف این مقصود عمل می‌کردند.

مضمون "حکومتِ یکی بردیگران" از داستان ابراهیم به این سو، با صبغه‌ای کاملاً دینی در تورات ظاهر می‌شود. اگرچه در تلقی ما مسلمانان ابراهیم به عنوان پدر انبیاء شناخته می‌شود، و در قرآن نیز ابراهیم به عنوان سرسلسله پیامبرانی است که ادیان ابراهیمی را ترویج کردند، اما در تورات و از نگاه بنی اسرائیل، «ابراهیم» شاه‌شسانی است که پادشاهان امت‌ها از ذریت او پدید خواهند آمد. به تعبیر دیگر و به روایت تورات، عهد خدا با ابراهیم آن بوده است که در مقابل اطاعت ابراهیم از فرامین خداوند، و پاس داشتن مقصود آفرینش، خداوند نیز بخش گزیده‌ای از سرزمین‌های نیل تا فرات را به ابراهیم و ذریت او واگذار کند، و پادشاهان امت‌ها نیز از ذریت او پدید آیند:

تو را بسیار بارور نمایم، امت‌ها از تو پدید آورم، و پادشاهان از تو به وجود آیند (باب ۱۷ آیه ۱۶)

در این تعبیرِ تورات، واژه «مُلک» که در قرآن صرفاً به معنای فرمانروایی است، همچنین به معنای سرزمین هم هست. یعنی می‌توان گفت که ترکیب «ملک سلیمان» به معنای سرزمینی است که سلیمان بر آن فرمان می‌راند. از نگاه تورات، این میراث، یعنی عهد خدا با ابراهیم در باب حکومت بر دیگران، بنا به دلایلی به اسماعیل نمی‌رسید، و اسحاق بود که وارث عصای حکومت می‌شد.^۱ پس از اسحاق نیز باز هم به دلایلی، میراث حکومت از میان دو برادر، یعنی عیسو و یعقوب، به یعقوب رسید. به گزارش تورات، هنگامی که اسحاق پیر شده بود، می‌بایست طی مراسمی «میراث عهد» را به یکی از فرزندان او واگذار کند. در این گزارش چنین آمده است:

خدا تو را از شب‌نم بیابان واز فربهی زمین، واز فراوانی غله و شیر عطا فرماید. قوم‌ها تو را بندگی کنند، و طوایف تو را تعظیم نمایند، بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند و هر کس تو را مبارک خواند مبارک باد.^۲

هنگام پیری یعقوب و پس از او، یوسف توانست امپراتوری مصر را زیر فرمان بیاورد. در واقع سیر داستان عهد خدا با ابراهیم، در دوره‌ی زندگی یوسف، از جامعه‌ای شبانی به جامعه‌ای مدنی و شهرنشین گسترش یافت. شاید در این داستان به این وسیله نشان داده شده است که میراث فرمانروایی شاه‌شبانان،

۱- پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۶

۲- پیدایش، باب ۲۷ آیه ۱۵ تا ۲۱

تنها ویژه جامعه شبانی نیست، بلکه در جامعه مدنی نیز می‌تواند تجلی یابد.

بنا بر این گزارش‌ها، آباء بنی‌اسرائیل همین چهار تن شمرده می‌شوند که دارای عصای فرمانروایی و حکومت بودند. به تعبیر دیگر، این چهار تن اگرچه همچون موسی از رسولان شمرده نمی‌شوند و شریعت خاصی را به مردمان ابلاغ نکردند، اما اساس و پایه‌های حکومتی شمرده می‌شوند که به هر حال مشروعیت خود را مستقیماً از خداوند می‌گرفتند.

در قرآن نیز اشارتی هست که:

ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان مُلکی عظیم بخشیدیم و. (سوره چهارم آیه ۵۴)

کلمه «ملک» (mol) در آیه‌ی فوق دقیقاً به معنای فرمانروایی در روی زمین است. همچنین به نظر می‌رسد که منظور از آل ابراهیم در این آیه همان سلسله‌ای است که در تورات از یوسف آغاز می‌شود و با افت و خیزهای طولانی که در مصر و مرحله‌ی نجات توسط موسی و سپس تا سلیمان کشیده می‌شود. ظهور موسی، حدود چهارصد سال بعد از شاه‌شبانانی است که آباء بنی‌اسرائیل شمرده می‌شوند.^۱

هنگامی که بنی‌اسرائیل به اسارت مصریان بودند، ظهور موسی آمیزه‌ای از نبوت دینی و رهبری سیاسی نظامی بود تا بتواند قوم را از اسارت نجات داده، از مصر و صحرای سینا عبور دهد، و به سرزمین موعودی برساند که قبلاً به آباء بنی‌اسرائیل وعده داده شده بود. بنا بر این موسی اولین پیامبری برای بنی‌اسرائیل دانسته می‌شود که قانون و شریعت را از سوی خداوند به مردمان ابلاغ کرد.

در این عبور معنا دار،^۲ که حدود چهل سال به طول انجامید، برخی ساختارهای اجتماعی بنی‌اسرائیل بنا به ضرورت تغییر کرد و جامعه‌ی شبانی بیشتر به اردویی نظامی تبدیل شد تا بتواند برای تصرف سرزمین کنعان، و مقابله با ساکنان قبلی آن آمادگی رزمی پیدا کنند.^۳

احتمالاً به همین دلیل میراث موسی به دو بخش مشخص تبدیل شد. «یوشع» بیشتر نقش فرماندهی نظامی پیدا کرد، ولی میراث کهنات و رهبری دینی به هارون و اولاد او منتقل شد. این تفکیک قوا به گونه‌ای آشکار در زمان خود موسی و در حضور او طی مراسمی انجام گرفت. داستان این تفکیک قوا را

۱ - آباء بنی‌اسرائیل عبارتند از ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف. به روایت تورات، پس از این چهار تن، دوره‌ی اسارت بنی‌اسرائیل در مصر آغاز می‌شود تا زمان ظهور موسی.

۲ - کلمه «عبور» را در این متن به این جهت معنا دار می‌دانم که با واژگان عبری، عبرانیان، و داستان عبور از رود اردن دارای رابطه تنگاتنگ است.

۳ - نگاه کنید به سفر اعداد که محور اصلی آن در ارتباط با شکل‌گیری چنین اردویی است.

در کتاب اعداد می‌توانیم ببینیم.^۱

افزون بر داستانی که در سفر اعداد آمده، همچنین سفر لاویان به عنوان یکی از اسفار پنجگانه‌ی تورات، با محوریت نبوت و کهنات برای هارون و اولاد او، به این تفکیک قوا میان رسولان، و رهبری سیاسی- نظامی صحنه می‌نهد. اگرچه هنوز سخنی در باره پادشاهی در میان نبود. هنگامی که بنی‌اسرائیل در کنعان وارض موعود مستقر شدند سرزمین‌های مفتوحه میان اسباط اسرائیل تقسیم می‌شد. در این هنگام العازار کاهن، و یوشع در کنار هم کار تقسیم این سرزمین‌ها را بعهده داشتند.^۲

۶-۱. ظهور جهادگران (Judges) و فراهم شدن زمینه‌ی پادشاهی

کتاب داوران^۳ که پس از روزگار موسی و یوشع را می‌نمایاند، داستان ظهور سردارانی است که علیه دشمنان این قوم به نبرد می‌پرداختند. مطابق روایات تورات خداوند سر زمین کنعان، و سپس سرزمین‌های نیل تا فرات را به بنی‌اسرائیل بخشیده است و هنگامی که جهادگران بتوانند این سرزمین‌ها را از چنگ ساکنان قبلی آن بیرون آورند به معنای آن است که حکم و داوری خداوند را عمل کرده‌اند. وجه تسمیه‌ی کتاب داوران به‌همین جهت است. روزگار ظهور و افول این داوران را چهارصد و پنجاه سال ذکر کرده‌اند.^۴

داوران که در آغاز اهل «غزا» (جنگ و جهاد) بودند اندک اندک از قدرت و سلطه‌ی بسیاری برخوردار شدند؛ تا آنجا که به امر «قضا» در میان قوم خویش نیز مبادرت کردند. بسی محتمل است که در زبان قدیم عبرانیان و عرب‌ها، «غزا» و «قضا» با تفاوت اندکی در کاربرد، در معنای پایه یگانه بوده‌اند؛ به‌ویژه آنکه معنای جنگ با دشمنان بنی‌اسرائیل که دشمنان خداوند نیز به‌شمار می‌رفتند، معنای داوری خداوند را داشت. در عین حال که جهادگران، گاهی که به امر قضا در میان قوم خویش می‌پرداختند بازهم خود را ناگزیر می‌دیدند تا به‌هنگام داوری، با کاهن، یا با رسول زمان خود مشورت کنند، این

۱ - سفر اعداد باب ۲۷ آیات ۱۶ تا انتهای باب

۲ - به‌عنوان مثال نگاه کنید به باب چهاردهم کتاب یوشع آیه اول.

۳ - داوران در این متن صرفاً به معنای قضات به مفهوم امروزی آن نیست. بلکه به معنای سردارانی است که هم امور نظامی را رهبری می‌کردند و هم در حل و فصل اختلافات داخلی با مشورت با کاهن و به جهت اجرای حکم شریعت مداخله می‌کردند.

۴ - قاموس کتاب مقدس، تحت نام داوران.

وظیفه را پیش از این موسی به هنگامی که یوشع را به عنوان فرمانروای نظامی معرفی نمود طی مراسمی بیان کرده بود.^۱ در این تعبیرها، چنان می‌نماید که کاهن مرجع اصلی و اساسی برای بیان «دین» است، و جهادگران بیشتر به عنوان مجری شریعت و دین به شمار می‌رود.

مشهورترین سرداران نظامی در این دوره، کسانی همچون یهودا^۲، جدعون، و شمشمون (سامسون) هستند. در داستان جدعون آمده است که پس از پیروزی‌های او در برابر دشمنان، بنی اسرائیل از او خواستند تا به عنوان پادشاه نهاد سلطنت موروئی را در بنی اسرائیل پدید آورد:

جدعون در جواب ایشان گفت: من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.^۳

از فحوای نوشته‌های کتاب داوران چنین برمی‌آید که شکل‌گیری نهاد سلطنت، با این رویکرد که بنی اسرائیل در طلب آن بودند سبب می‌شود تا کاهنان نیز استقلال خویش را از دست داده و زیر فرمان پادشاه در آیند. در گفتار جدعون آمده است که «خداوند بر شما سلطنت خواهد کرد» در این گفتار تلویحا به تفاوت میان پادشاهی «ملک» به عنوان قوه مجریه، با «سلطنت» به عنوان قدرت مطلقه‌ای که بر همه امور تسلط پیدا می‌کند، اشاره شده است. بدیهی است که هنگامی که نهاد سلطنت شکل گیرد، نهاد کهنات و نبوت را در فرمان خود خواهد آورد، و به این گونه رابطه خداوند با مردم، تحت الشعاع حکومت مطلقه سلطنت قرار می‌گیرد.

به رغم این گفته‌ها، اندک اندک رهبری نظامی راه خود را برای پدید آوردن نهاد سلطنت هموار می‌کرد. اینکه چه عوامل روانی در مردم سبب چنین خواسته‌ای می‌شود، بحثی دیگر است که نیاز به پژوهشی دیگر دارد. هرچه هست در این روند، نهاد شرع و قانون، اصالت خود را از دست می‌داد و رسولان در انتقاد از فرمانروایان، یا عزل و نسب آنان، نقش چندانی پیدا نمی‌کردند. در این راه، مدعیان زیادی باید کشته می‌شدند. چه آنها که مدعی سلطنت بودند و خود را شایسته پادشاهی می‌دانستند و چه رسولان و کاهنانی که با چنین نهادی مخالفت می‌کردند. داستان کشته شدن بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل توسط خود بنی اسرائیل، به همین درگیرهای خونین میان دو جناح باز می‌گردد.

به روایت کتاب داوران، هفتاد نفر از فرزندان جدعون توسط یکی دیگر از فرزندان او که داعیه پادشاهی داشت کشته شدند. «بوتام» فرزند کوچک و فراری جدعون که جان به در برده بود سرودی تلخ

۱ - سفر اعداد، باب ۲۷ آیات ۱۸ تا ۲۳،

۲ - کتاب داوران باب اول از آیه اول به بعد

۳ - داوران باب ۸ بند ۲۳

در باره نهاد سلطنت برای قوم خواند:

وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. درخت زیتون به ایشان گفت آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می دارند ترک کنم و رفته بر درختان پادشاهی کنم؟. درختان به انجیر گفتند که تو بیا بر ما پادشاهی کن، انجیر به ایشان گفت آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک کنم و رفته بر درختان پادشاهی کنم؟. درختان به انگور گفتند تو بیا بر ما سلطنت کن. انگور به ایشان گفت آیا شیر خود را که خدا و انسان را خوش می سازد ترک کنم و رفته بر درختان حکمرانی کنم؟. همگی درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت کن، خار به درختان گفت اگر به راستی شما مرا بر خود پادشاه می کنید، پس بیایید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتشی از خار بیرون بیاید که سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.^۱

این سرود با همین زبان تمثیلی که دارد، یکی از گویاترین نقدهایی است که در کتاب مقدس برای نهاد سلطنت بیان شده است. در عین حال برخی نشانه‌ها در سفر داوران دیده می شود که به نحوی بر ضرورت تشکیل نهادی به عنوان پادشاهی (ملک) دلالت می کند. مثلاً در چندین مورد بعد از آنکه وقایعی از جنگ و ستیزها را نقل می کند آمده است که:

و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و هر کس آنچه در نظرش پسند می آمد می کرد^۲

^۱ همان ماخذ، باب ۹ بند ۶ تا ۱۵

^۲ - همان، باب ۲۱، بند ۲۵

فصل دوم

۱ - ۲ - سموئیل نبی و شاول پادشاه (طالوت)

سموئیل یکی از انبیاء بنی اسرائیل است. اگرچه با فاصله‌ای حدود پنج قرن پس از موسی نوبت نبوت و کهنات به او رسیده بود، اما از روزگار مرگ موسی هیچ کدام از کاهنان و انبیاء بنی اسرائیل دارای اهمیتی همچون سموئیل نبودند. در این روزگار به گونه‌ای صریح و روشن راه رسالت از راه پادشاهی تفکیک شدند. با آنکه این تفکیک به روشنی انجام گرفت، در عین حال بازهم پادشاهی هنگامی مشروعیت پیدا می کرد که به سلطنت تبدیل نشود و کاهن یا نبی سلامت آن را تایید کند. این روند را در کتاب اول و دوم سموئیل میتوانیم مطالعه کنیم. همچنین در قرآن سوره‌ی بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ همین داستان به صورتی کلی و با برخی تفاوت‌ها آمده است.

در کتاب اول سموئیل، پس از شرح برخی پیش زمینه‌ها آمده است که:

پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده نزد سموئیل آمدند، و او را گفتند تو اکنون پیر شده‌ای، و پسرانت به راه تو نمی‌روند، پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امت‌ها بر ما حکومت کند، و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت کند...^۱

خداوند نیز، با اندکی نارضایی، به سموئیل می‌گوید که سخن قوم را بشنود: و خداوند به سموئیل گفت آواز قوم را در هرچه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی بنمایم^۲

در این آیه چندین نکته مهم دیده می‌شود که شاید مهمترین آن آزادی مردم در حق انتخاب است. در این آزادی دادن البته مسئولیت فرجام چیزی که مردم انتخاب می‌کنند به عهده خود آنان است. از این جهت خداوند تاکید می‌کند که پیش از اینکه سموئیل، پادشاهی برای آنان نصب نماید رسم پادشاهی را که بر آنان فرمانروایی خواهد کرد برایشان توضیح دهد. و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به این گونه ابلاغ کرد:

۱- کتاب اول سموئیل، باب ۸، آیه ۴ و ۵

۲- همان ماخذ آیه ۷

رسم پادشاهی که بر شما فرمانروایی خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر اربابها و سواران خود خواهد گماشت، و پیش عرابه‌هایش خواهند دوید، و ایشان را سرداران هزاره، و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش، و ساختن آلات جنگی‌اش، و اسباب ارباب‌هایش تعیین خواهد نمود. و دختران شما را برای عطرکشی و طباحی و خبازی خواهد گرفت، و بهترین مزرعه‌ها و تاکستان‌ها، و باغ‌های زیتون شما را گرفته به‌خادمان خود خواهد داد. و عشر زراعات و تاکستان‌های شما را گرفته به‌خواج‌سرایان و خادمان خود خواهد داد(و...) و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خود برگزیده‌اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت خواهد کرد^۱

در سخنان سموئیل، به گونه‌ای واضح نشان داده شده‌است که قدرت سیاسی و نظامی که باید معطوف به دفع دشمنان خارجی باشد، چگونه پس از سازمان یافتن، همه نیرو و توان سیاسی و نظامی را صرف منافع شخصی و بقای خویش می‌کند. درعین حال، سموئیل در جستجوی مناسب‌ترین و سالم‌ترین کسی است که به عنوان پادشاه منصوبش کند.

شائول که در قرآن به دلایلی با نام طالوت از او یاد شده است^۲ توسط سموئیل نبی به پادشاهی منصوب می‌شود. او که در ابتدا توانست اسرائیل را از دشمنان خلاصی دهد، اندک اندک که قدرت نظامی و سیاسی خود را افزایش می‌داد، روح خودکامه‌گی نیز در او بیشتر قوت می‌گرفت، و تنها به تظاهر خود را پیرو خداوند می‌نمود، و در برابر انتقادهای سموئیل به توجیه آن اعمال می‌پرداخت.^۳ روند داستان به گونه‌ای است که اندک اندک سموئیل به سبب ترس از شائول نمی‌تواند آشکارا سخن خود را بیان کند.

۱ - همان ماخذ آیات ۱۰ تا ۲۰

۲ - در قرآن، بخشی از داستان مربوط به جدعون و برخی دیگر از داوران، با داستان شائول درهم آمیخته شده‌است، مانند داستان آزمونی که در باره‌ی نیاشامیدن آب در آیه ۲۵۰ سوره‌ی بقره آمده است. این داستان در کتاب داوران راجع به جدعون و سپاهیانش ذکر شده است. اما در قرآن تمامی داستان داوران تا شائول، تحت نام «طالوت» آمده است، احتمالاً به معنای طولانی، واز نگاه برخی مفسرین، طالوت به معنای مطلوب و پسندیده است. به نظر می‌رسد در قرآن با این تغییر نام، تمامی داستان‌های مفصل سفر داوران و کتاب سموئیل را به صورتی فشرده و اشاره‌گونه بیان کرده است تا به نتیجه اصلی و مورد نظر برسد. در قسمت بعدی این نوشته به این نتیجه‌گیری اشاره خواهم کرد.

۳ - اول سموئیل باب ۱۵ آیات ۱۲ تا ۱۵

در این داستان از نکته‌ی دیگری نیز یاد شده است که معمولاً برای همه‌ی خودکامگان پیش می‌آید. شائول علاوه بر آنکه انتقاد پذیر نبود و کلام انبیاء را ندیده می‌گرفت، همچنین نمی‌توانست کسی را برتر از خود ببیند، و نمی‌توانست ببیند که دیگران مثلاً از شجاعت داود تمجید می‌کنند^۱ در واقع می‌توان گفت که شائول حتی خداوند را هم نمی‌توانست بالاتر از خود ببیند. او تا آنجا به خداوند احتیاج دارد که بتواند به وسیله‌ی او خودش را نزد مردم تأیید کند. همین نکته سبب شد تا تمامی نیروی خود را صرف توطئه‌ای برای کشتن داود کند که از سرداران سپاه خودش بود. اکنون برای شائول که روزی مسیح خداوند و نجات دهنده‌ی قوم شناخته می‌شد، چیزی مهمتر از حفظ اقتدار خودش نبود. دروغ، ریاکاری، خیانت، طرح توطئه برای جنایت، و ترس از ناکامی، تمامی خواب و بیداری شائول را در چنبره‌ی خود گرفته بود^۲ چندانکه به تعبیر کتاب سموئیل، روح خداوند از شائول دور شده بود و جواب او را نمی‌داد:

شائول از خداوند سوال کرد، خداوند او را جواب نداد، نه به خواب‌ها، نه به اوریم، و نه به انبیاء^۳ تعبیر ساده‌تر سخن فوق شاید این باشد که قطع رابطه‌ی سموئیل، و دیگر کاهنان با شائول، مشروعیت حکومت شائول را از او گرفت، و به این سان شائول در انبوه رنج و حسد خویش، با روحی سیاه و زهر آلود در کام مرگ می‌افتد.

۲-۲ - داود پادشاه و حضور انبیاء منتقد

در متن عهد عتیق، و در قرآن، داود یکی از مهمترین نمونه‌های مثبت و قابل قبول خداوند در امر فرمانروایی است. از این جهت، داستان داود نه به‌عنوان یک واقعه‌ی تاریخی، بلکه به‌عنوان ارائه‌ی یک نمونه موفق در امر فرمانروایی در آن روزگار است. این نمونه در قالب روایاتی داستانی بیان شده است. در کتاب دوم سموئیل، داود نه به‌عنوان رسول و پیامبر، بلکه بیشتر به‌عنوان فرمانروا (پادشاه) مطرح است.^۴ یعنی کسی که دارای نیروی نظامی قدرتمندی است و فرماندهی کل قوا را بعهدہ دارد.

۱- همان مآخذ باب ۱۸، آیه ۶ به بعد

۲- فرجام شائول، و جنون قدرتی که او را فرا گرفته بود از برخی جهات روانی تا حدود زیادی شبیه به مکبث است. داستان مکبث که در اصل نام یکی از پادشاهان قدیم اسکاتلند بود در نمایشنامه‌ای به همین نام توسط شکسپیر بازخوانی شد.

۳- همان مآخذ باب ۲۸ آیه ۶

۴- کتاب دوم سموئیل باب ۵

با آنکه داود گه‌گاه خودش نیز همچون رسولان و کاهنان لباس ویژه‌ی کاهنان را می‌پوشید و به نبوت می‌پرداخت، در عین حال هنگامی که در مقام پادشاهی قرار می‌گرفت و مرتکب خطایی می‌گردید انبیاء و کاهنان دیگری بودند که به نحوی اعمال ناپسند او را به‌یادش می‌آوردند و او را نسبت به خطایی که مرتکب شده است هشدار می‌دادند. مانند داستانی که مربوط به تصاحب همسر یکی از فرماندهان نظامی خودش می‌شد.

در این داستان، بعد از آنکه داود همسر «اوریا» را به تصاحب خود در می‌آورد. سپس اوریا را به بهانه‌ی نبرد با دشمنان به خط مقدم جبهه می‌فرستد تا کشته شود.^۱ در مواجهه‌ی با این وقایع، پیامبری به نام «ناتان» به سراغ داود می‌آید و ابتدا با طرح تمثیلی، خطای داود را به‌یادش می‌آورد، و سپس به شدت از او انتقاد می‌کند.^۲

اهمیت داستان فوق در این نیست که داود گناه کرده است - زیرا بنا به روایات تورات، هیچ انسانی بی‌گناه، و فارغ از خطا نیست- بلکه اهمیت داستان در این است که هنگامی که کاهن، یا رسولی که همزمان با داود است خطای او را به‌یادش می‌آورد، داود بی‌آنکه به قدرت سیاسی و نظامی خود متوسل شود، به‌خود می‌آید، خطای خویش را می‌پذیرد، و سخت برخود می‌شورد، و خود را نیز چون دیگران به داوری می‌کشانند.

اگرچه بنا به قانون تورات، مجازات داود برای گناهی که مرتکب شده بود قتل بود اما بنا به دلایلی این مجازات از پدر به فرزند منتقل شد و برخی گرفتاری‌های دیگر برای خود داود پدید آورد. ناتان بخشی از مجازاتی را که خداوند برای داود در نظر گرفته بود، به‌این گونه بیان می‌کند:

پس حالا شمشیر از خانه‌ی تو هرگز دور نخواهد شد، به‌علت اینکه مرا تحقیر نموده زن اوریا ی حَتّی را گرفتی تا زن تو باشد. خداوند چنین می‌گوید اینک من از خانه‌ی خودت شرارت را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته به‌همسایهات خواهم داد و او در روشنائی این آفتاب با زنان تو خواهد خوابید زیرا که تو این کار را به‌پنهانی کردی اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.^۳

احتمالا دلیل مهم این گونه مجازات برای داود، صرفا تخفیف مجازات نبوده است بلکه متناسب با

^۱ - کتاب دوم سموئیل باب یازدهم به‌ویژه آیات ۱۳ تا ۲۵

^۲ - همان ماخذ باب ۱۲

^۳ - کتاب دوم سموئیل باب ۱۲

شان و موقعیت داود بوده که پادشاه بنی اسرائیل محسوب می‌شد. مهمتر اینکه، در این انقاد و سپس مجازات، طبعاً پنهان‌کاری داود برملا می‌شود. وقتی صاحبان قدرت مرتکب گناهی این‌گونه می‌شوند، معمولاً برملا نمی‌شود. اگر هم دیگران ماجرا را متوجه شوند کسی جرات بیان آن را ندارد.

همچنین ناتان به داود خبر داده بود که به سبب این گناه، فرزندش به زودی خواهد مرد و داود اگرچه برای نجات فرزند خویش روزه گرفت، بر خاک زمین خفت و در پیش‌گاه خداوند توبه کرد، اما به هر حال در روز هفتم فرزندش مرد. به روایت کتاب سموئیل، داود این مجازات را نیز پذیرفت.

قرآن در اشاره به همین داستان، آنچه را برجسته کرده است همین انتقاد پذیری داود و آمادگی فوق‌العاده او برای داوری برخویشتن است، و درست به دلیل همین داوری برخویش است که خداوند نه تنها از داود دور نمی‌شود بلکه به او نزدیکتر هم می‌شود، و او را خلیفه در زمین می‌خواند که در میان مردم داوری به حق کند.^۱ انتقاد پذیری داود در این داستان، چندان جدی، صادقانه و برجسته طرح شده است که حتی این گمانه را پدید می‌آورد که شاید طرح این داستان صرفاً به همین منظور بوده است تا شفافیت و انتقاد پذیری داود را نشان دهد. زیرا در این داستان، داود پادشاه، نمونه‌ای از پادشاهی است که مورد قبول خداوند هم قرار گرفته است.

داستان دیگری نیز در کتاب دوم سموئیل در باره‌ی داود آمده است که مربوط به قدرت نظامی است و امید زهرآلود حاکمان را به نیروهای نظامیشان بازگو می‌کند. در این داستان داود به سرداران و فرماندهان سپاه خود دستور می‌دهد تا شماره‌ی همه‌ی مردان جنگی تحت امر او را معین کنند. پس از آمارگیری دقیق نتیجه‌ی شمارش را به او گزارش می‌دهند:

از اسرائیل، هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن، و از یهودا پانصد هزار مرد بودند. و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود در دل خود پشیمان گشت، پس داود به خداوند گفت در این کاری که کردم گناه عظیمی ورزیدم، و حال ای خداوند گناه بنده‌ی خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم^۲

چرا شمارش نیروهای نظامی و مردان شمشیرزن باید گناه شمرده شود و کاری احمقانه محسوب شود؟ مگر یک فرمانروای بزرگ که سرنوشت ملتی را در جنگ‌ها بعهده دارد نباید از امکانات و نیروهای خود اطلاع دقیق داشته باشد؟. اتفاقاً در سفر اعداد که یکی از اسفار پنجگانه تورات است خداوند خودش

۱ - نگاه کنید به سوره ۳۸ (ص) آیات ۲۱ تا ۲۶

۲ - کتاب دوم سموئیل، باب ۲۴، آیات ۹ و ۱۰، همچنین کل داستان نیز در همین باب آمده است.

به موسی میگوید که همه مردانی که می‌توانند در جنگ حضور یابند شمارش شوند، و این کار هم با دقت انجام می‌گیرد.^۱ پس چرا داود باید این کار را گناه بخواند و احمقانه بشمارد؟ حتی در ادامه داستان آمده است که داود، بهای سنگینی را به مکافات این گناه می‌پردازد.^۲

نزدیکترین گمانه‌ای را که می‌توان بابت گناه آلود بودن کار داود بیان کرد این است که شاید داود منظور خاصی داشته‌است که این منظور با هدفی که خداوند برای پادشاهی او تعیین کرده متفاوت بوده است. سیر داستان هم به گونه‌ای است که نشان می‌دهد فعلاً نبردی با دشمنان خارجی در پیش نبوده است. همچنین در این هنگام، داود به اواخر عمر خود نزدیک می‌شد. آیا داود در شمارش نیروهای مسلح خویش در اندیشه محکم کردن نهاد پادشاهی برای خود نبوده است؟ به تعبیر دیگر، این شمارش یاد آور آن سخن قرآن در باره کسی است که اموالی را فراهم کرده است و بعد به شمارش آن می‌پردازد، و نزد خود حساب می‌کند که به وسیله اموالش بقای خودش تضمین می‌شود.^۳ این درست همان امید زهرآلودی است که همه‌ی جباران تاریخ، و همه‌ی فرمانروایان خودکامه به آن گرفتار می‌شوند، و برای بقای خویش به اموال، و به ویژه به نیروهای نظامی خویش تکیه می‌کنند.

اما از نگاه تورات و قرآن، داود که هم از هوشمندی فوق‌العاده‌ای برخوردار است و هم مردی خدا شناس و خداترس معرفی شده، پیش از آنکه دیگران به گناه ناگشوده‌ی او پی ببرند، وضعیت خود را به سرعت درمی‌یابد و پیش از آنکه این وضعیت به فاجعه‌ی دیگری بیانجامد، به جبران گناه خویش می‌پردازد.

۳ - ۲ - داستان طالوت (شائول) و داود در قرآن

داستان با جمله‌ای پرسشی آغاز می‌شود:

«آیا از بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی؟ هنگامی که به پیامبری از خودشان گفتند

که برای ما پادشاهی (مَلِکاً) برانگیز تا در راه خدا پیکار کنیم»^۴

^۱ - سفر اعداد باب اول

^۲ - تاوان گناه داود مرگ هفتاد هزار از مردان جنگی او در شیوع بیماری وبا ذکر شده است. به همان ماخذ پیشین نگاه کنید.

^۳ - اشاره به آیات دوم و سوم سوره الهمزه (۱۰۴)

^۴ - قرآن سوره بقره آیه ۲۴۶

این بخش از آیه مقدمه‌ای برای کل داستان محسوب می‌شود که با اشاره‌ای کوتاه تمامی داستان را که قبلاً در میان بنی اسرائیل مشهور و شناخته شده بوده است، یکجا به ذهن مخاطب متبادر می‌کند. حتی پرسش به گونه‌ای است که به جای استفاده از واژگان مربوط به روایت و نقل تاریخ، از واژه‌ی مربوط به دیدن (الْم تَرَ) استفاده می‌کند. با این گونه پرسش، انگار مخاطب را وامی‌دارد که خود را از یک روایت کهنه و تاریخی، به یک عینیت امروزی برساند. شاید اولین پرسش این باشد که پیامبر اسلام و مخاطبان قرآن در آن روزگار چگونه می‌توانستند واقعه‌ای را که در بیش از هزار سال قبل از خودشان بوده است به عینیت مشاهده کنند؟.

بخشی از پاسخ ممکن است این باشد که در این آیه مخاطب، صرفاً محمد رسول بوده است، و از نگاه برخی مفسرین، امور مربوط به رسالت هم ایجاب می‌کند که برای رسولان در عرصه‌ی وحی، سد زمان و مکان شکسته شود و محمد می‌تواند گذشته و آینده را آشکارا ببیند.

اما از آنجا که این آیه پس از نزول، به مسلمانان ابلاغ شده است بنا براین مخاطبان دیگری هم داشته است، و این مخاطبان نیز باید از یک روایت تاریخی ذهنی به نوعی عینیت نیز رسیده باشند. اگر بتوانیم زمان نزول این آیه را به دقت مورد تامل قرار دهیم شاید بتوانیم پاسخی برای بخش دوم این پرسش نیز بیابیم.

مطابق روایات مربوط به زمان نزول آیه‌ها، و مکی و مدنی بودن آن آیات، داستان فوق در زمانی به مسلمانان ابلاغ می‌شود که نزدیک به دو سال از مهاجرت آنها به مدینه می‌گذرد. یعنی آن دسته از مسلمانان که به عنوان مهاجر شناخته می‌شدند کسانی بودند که از خانه و کاشانه‌ی خود رانده شده بودند، اموالشان و خانه‌هایشان در مکه و در اختیار مشرکین قریش بود. آیات تغییر قبله که تقریباً در همین زمان نازل می‌شود و توجه مسلمانان را از مسجدالقصی به سوی مکه معطوف می‌کند از این نظر بسی معنا دار است. انگار که نقل این داستان برای مسلمانان آن روزگار، حدیث نفسی از وضعیت کنونی خود آنان نیز بوده است و اینکه از شهر و خانه خود رانده شده بودند و اکنون که تا حدودی نیرومندتر شده بودند باید در اندیشه باز پس گرفتن خانه و شهر خود می‌بودند.

در ادامه‌ی آیه مربوط به داستان بنی اسرائیل آمده است که آن رسول که از قوم بنی اسرائیل بود در برابر خواسته‌ی قوم می‌گوید:

اگر جنگیدن بر شما مقرر شود چه بسا که پیکار نکنید، گفتند چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما

از دیارمان بیرون رانده شده‌ایم

در این جا می بینیم که بیرون رانده شدن مهاجر از دیارشان مکه، با داستان بنی اسرائیل پیوندی عینی و محسوس پیدا می کند. یعنی روایت تاریخی، به واقعه ای عینی و محسوس گره می خورد^۱. همچنین منظور از جنگیدن در راه خداوند، دقیقاً نبردی است برای بازپس گرفتن خانه و کاشانه ی خودشان. یعنی این نبرد که جنگ در راه خداوند خوانده شده است، صرفاً به یک هدف قدسی، آسمانی و عبادی مربوط نمی شود، بلکه به یک ضرورت عینی، اجتماعی، و قابل حس معطوف شده است.

پرسش دیگری که در طرح این داستان به ذهن می آید اینکه، در آن هنگام مسلمانان به دو گروه مهاجر و انصار تقسیم می شدند. آیات فوق اگر برای گروه مهاجر عینیت و اجرای آن ضرورت داشته اما برای انصار چنین ضرورتی متصور نبوده است. چون آنان خانه ها و اموال خود را از دست نداده بودند. بنا براین سهم انصار از این داستان کجاست؟

در مقدمه، و پیش از شروع داستان در قرآن، آیه دیگری هم هست که سهم انصار را از این داستان مشخص می کند. بنا به قول اکثر مفسرین^۲ آیه ی ذیل همزمان و همراه با آیات مربوط به این داستان آمده است:

کیست آن کس که به خدا وام دهد، وام نیکویی که خدا چند برابر بیفزاید. و خداست که (در معیشت) تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید.

اکنون وام دادن به خدا نیز مشخص تر می شود، و گویا مخاطب این آیه در هنگام نزول، همان گروه انصار و مسلمانان مدینه بوده اند که نه از جایی رانده شده بودند و نه چندان دل در گرو رهایی اموال و خانه های مهاجرین از چنگ مشرکین داشته اند. تعهد مسلمانان مدینه با پیامبر که در جایی مشهور به عقبه انجام گرفته بود آن بود که از محمد رسول همچون فرزندان و خویشاوندان خود در برابر دشمنان حمایت کنند^۳ اما اینکه اگر محمد و یارانش خواستند در جنگ پیش دستی کنند آنگاه نقش انصار چه خواهد بود؟ هنوز سخن روشنی در این باره به میان نیامده بود. از این جهت کمک آنان به گروه مهاجر و شرکت در نبرد می توانسته نوعی وام دادن به خدا محسوب شود. زیرا جمعیت مهاجر بسیار اندک بوده

۱- تفاوت میان روایت کتاب مقدس و قرآن در این مورد این است که بنا به روایت تورات بنی اسرائیل در صدد فتح سرزمین موعود بوده اند ولی مسلمانان در صدد بازپس گرفتن خانه و اموال بلوکه شده خود در مکه.

۲- نگاه کنید به تفسیر المیزان، اثر علامه طباطبایی در مورد همین آیه.

۳- ترجمه ی تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۸۹۹ تا ۹۰۳ همچنین کتاب سیرت رسول الله ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، نصف اول باب بیستم

است و اگر یاری انصار نمی بود شاید سرنوشت جنگ چیز دیگری می شد.^۱

همچنین مطابق روایاتی که طبری گرد آورده است، مسلمانان آن روزگار، جنگ بدر را با داستان طالوت مقایسه می کردند و تعداد شرکت کنندگان در بدر را با تعداد سپاهیان طالوت یکی می شمردند.^۲ داستان بنی اسرائیل همچنان تنگاتنگ با عینیتی که مسلمانان در پیش رو داشتند بازخوانی می شد، و برخی فرازهایی که گاه برای عبرت آموزی مسلمانان بود نیز بیان می شد از جمله اینکه: پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک، (همگی) پشت کردند، و خداوند به ستمکاران دانا است. (قسمت پایانی آیه ی ۲۴۶ بقره)

هنوز بحثی از معین کردن پادشاه در میان نیست، اما این نکته هست که اگر در این آیات تامل کنیم، مفهوم پادشاه (ملک) با رویکرد نظامی آن مطرح است و نه با صبغی سلطنت (سلطان) و اینکه اگر پادشاهی، یا فرمانده نظامی برای آنان معین شود آیا در هنگام نبرد از فرمان او پیروی خواهند کرد یا نه؟ بدیهی می نماید که در هنگام نبرد، اگر فرماندهی مشخصی در کار نباشد، و اگر فرمان او به دقت اجرا نشود، هیچ سپاهی قادر به جنگیدن با دشمن نخواهد بود.

پیامبر پیش از آغاز جنگ بدر، با مهاجر و انصار مشورت های لازم را کرده بود و رای و نظر اکثریت را جلب کرده بود، همان گونه که بعدها در جنگ احد نیز همین شیوه را انجام داده بود و حتی بر خلاف نظر شخصی خود به رای اکثریت گردن نهاده بود.^۳ اما این رایزنی ها، و شورایی عمل کردن تا هنگامی است که هنوز به میدان نبرد در نیامده اند و فرصت بحث و گفتگو وجود دارد. ولی هنگامی که همه پذیرفتند که نبرد را آغاز کنند و به میدان درآمدند، در آنجا رهبری نظامی فرمانش مطاع خواهد بود، و هر کسی به هر بهانه ای نمی تواند پشت به رهبری نظامی و پشت به جبهه ی نبرد کند.

به نظر می رسد طرح موضوع اولی الامر و اطاعت از او که در قرآن آمده است بیشتر مربوط به همین گونه رهبری است.^۴ به ویژه این که نبرد در چنین جبهه ای، همراهی با خداوند نیز محسوب می شود. این نکته ای است که در این داستان به روشنی به آن اشاره شده است. اما در روایت کتاب سموئیل، آمده بود که بنی اسرائیل پادشاهی خواسته بودند که چه در جنگ و چه در هنگام صلح، بر آنها حکومت کند.

^۱ - نگاه کنید به ترجمه تاریخ طبری، جلد سوم صفحه ۹۵۵ روایت ابن اسحاق در باره جنگ بدر. همچنین نگاه

کنید به کتاب سیرت رسول الله ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، جلد دوم باب بیست و ششم.

^۲ - همان ماخذ صفحه ۹۵۴

^۳ - همان ماخذ صفحه ۱۰۱۷

^۴ - در بخش چهارم بازهم به موضوع اولی الامر پرداخته ام

در این روایت اگرچه رهبری نظامی هم یکی از عمده‌ترین وظایف سلطان محسوب می‌شد، درعین حال غیر از رهبری نظامی، همچنین رهبری سیاسی هم به پادشاه (سلطان) سپرده می‌شد. یعنی در روایت کتاب سموئیل، به جای واژه «ملک» پادشاه از واژه «سلطان» می‌توان استفاده کرد و به این ترتیب اطاعتی که از نگاه قرآن، فقط در هنگام نبرد و در میدان جنگ توصیه شده است، در این رویکرد، به‌هنگام صلح، و موارد دیگر زندگی اجتماعی هم تسری پیدا می‌کرد. درست به همین دلیل بود که هم خداوند و هم سموئیل، خواسته‌ی بنی اسرائیل را با ناخوشی پذیرفته بودند. در دومین آیه‌ی مربوط به این داستان، که در آن به چگونگی برانگیخته شدن طالوت (شاول) اشاره شده است آمده:

و پیامبرشان به آنان گفت: «همانا خداوند، طالوت را برای شما به پادشاهی (سپهسالاری) برانگیخته است. گفتند: «چگونه او بر ما پادشاه (سپهسالار) باشد، با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم، و به او، گشایشی در مال داده نشده است» پیامبرشان گفت: «همانا خدا او را به دانش و جسم (نیرومندی تن) بر شما برتری داده است و خدا «ملک» را به هر کس که خواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر دانا است (بقره، آیه ۲۴۷)

در آیه فوق به گونه‌ای کاملاً مشخص، میان واژه «ملک» (molk) و «مال» تفاوت نهاده است. همچنین دانایی، و به ویژه نیرومندی جسم، تایید دیگری است بر اینکه در این آیات واژه‌ی پادشاه (ملک) به معنای فرمانده نظامی، یا سپهسالار است.

در آیه بعدی نشانه‌ی دیگری هم برای مشروعیت طالوت بیان شده است که عبارت است از صندوق که آرامش خاطری از جانب خداوند در آن تعبیه است، و میراثی از آل موسی و هارون است. این صندوق توسط فرشتگان حمل می‌شود و به سوی قوم آورده می‌شود. (بقره آیه ۲۴۸)

مطابق داستانی که در کتاب سموئیل آمده است،^۱ این صندوق همان تابوت عهد است که تورات در آن نگهداری می‌شد. این صندوق را فلسطینیان در یکی از نبردها، از بنی اسرائیل ربوده بودند و هنگامی که طالوت به سپهسالاری می‌رسد، ترسی بر فلسطینیان مستولی می‌شود و تابوت عهد را به قوم اسرائیل باز می‌گردانند و به این طریق نگرانی قوم از اینکه تابوت عهد را از دست داده‌اند فرو می‌نشیند. اما لایه‌ی دیگر معنایی در آیه‌ی فوق می‌تواند این باشد که شاول به همان قانون و شریعتی عمل خواهد کرد که خداوند در تورات بیان کرده است. به تعبیر دیگر، در این داستان، آمدن صندوق عهد، که میراث موسی

۱ - کتاب اول سوئیل باب ۴ تا ۸

و هارون خوانده شده است، و همراهی شائول با این میراث، یکی از نشانه‌هایی به شمار می‌رود که خداوند شائول را تایید کرده است.^۱

در آیات بعدی (۲۴۹ و ۲۵۰) تصویری از سپاهیان طالوت آمده است که آزمون نسبتاً سختی را از سر می‌گذرانند. در این آزمون، بسیاری از سپاهیان ناموفق هستند، و همان‌ها ادعا می‌کنند که در جنگ شکست خواهند خورد. اما گروه اندکی که گمان ملاقات با خداوند را داشتند و باقی مانده بودند، به نیایش می‌پردازند که خداوند به آنها شکیبایی دهد، و قدم‌هایشان را استوار بدارد، و بر کافران پیروزشان گرداند.

در ادامه‌ی داستان به گونه‌ای بسیار حساب شده و طبیعی، داود، جای طالوت را می‌گیرد. این انتقال قدرت که در کتاب سموئیل با کشمکش‌های بسیاری میان طالوت و داود نقل شده است، در داستانی که قرآن نقل می‌کند، به هیچ روی دارای آن کشمکش‌ها نیست. علت اصلی در این تفاوت شاید همین باشد که در مضامین عهد عتیق، «پادشاهی» گاهی به معنای سلطنت هم بوده است، ولی در قرآن، و در این داستان، لفظ «مَلِک» به معنای سپهسالار و فرمانده نظامی است. یعنی در هر نبرد تازه‌ای می‌توان فرمانده تازه‌ای را هم مشاهده نمود.

مطابق آنچه در قرآن می‌خوانیم، پس از معین شدن طالوت به عنوان «مَلِک» و رهبر نظامی و پس از اینکه عده‌ی خیلی از آزمون پیروز بیرون می‌آیند، آن عده‌ی قلیل به «جالوت» (پادشاه سپاه دشمن) و سپاهیان‌ش هجوم می‌آورند و آن‌ها را به هزیمت می‌اندازند، در این میان به جای اینکه طالوت با جالوت مواجه شود و او را از پای درآورد، «داود» این مهم را انجام می‌دهد. به تعبیر دیگر، وزن و اهمیت هر کسی در میدان جنگ، با حریفی سنجیده می‌شود که با او مواجه می‌شود. همین عمل داود، شایستگی او را نسبت به طالوت، برای نبرد با دشمن محرز می‌کند، و به طور طبیعی داود جای طالوت را می‌گیرد و از این جهت مُلک و حکمت به او داده می‌شود.

در ادامه‌ی آیه آمده است که:

...اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نمی‌کرد حتماً زمین به تباهی کشیده

می‌شد، لیکن خدا بر همه جهانیان تفضل دارد. (نیمه دوم از آیه ۲۵۱)

در ارتباط با کل داستان، ایهامی در این آیه دیده می‌شود. منظور از اینکه خداوند بعضی را به وسیله

بعضی دیگر دفع می‌کند، کدام کسان است؟

[۲۷] - نگاه کنید به آیه ۲۴۸ سوره بقره

در نگاه اول، می‌توانیم کشته شدن جالوت (رهبر فلسطینیان) را به دست داود در نظر بگیریم. اهمیت این نکته در دفع فساد این است که جالوت در این داستان، رهبری سپاه دشمن را بعهده دارد، و تاکید قرآن بر این است که به جای کشتن کسانی که صرفاً سیاهی لشکر هستند، رهبران کفر را هلاک کنید.^۱

اما در نگاهی دو باره، می‌توانیم برکنار شدن خودِ طالوت را از سپه‌سالاری لشکر نیز مورد تامل قرار دهیم. به‌ویژه آنکه مطابق پس‌زمینه‌های داستان که در کتاب سموئیل آمده است، شائول می‌رفت تا به پادشاهی جبار تبدیل شود، و اگر با آمدن داود برکنار نمی‌شد، سلطنتی جبارانه در میان قوم پدید می‌آورد.

۴-۲. نقشی که قرآن برای محمد تعریف کرده، رسول بود یا فرمانروا هم بود؟

در داستان طالوت و داود، اولین شخصیت داستان، آن رسولی است که از زبان خدا سخن می‌گوید و به قوم ابلاغ رسالت می‌کند. این شخصیت، در کتاب سموئیل، به همان نام «سموئیل» معرفی شده است. شخصیت‌های بعدی، طالوت و داود هستند که توسط آن رسول تایید می‌شوند. بنا براین، هم در عهد عتیق، و هم در قرآن، نهاد رسالت، از نهاد فرمانروایی، جدا در نظر گرفته شده است. در این رویکرد، نهاد رسالت، اعم از رسالت و کهنات است. همچنین نهاد حکومت، اعم از رهبری نظامی و سیاسی می‌باشد.

بعد از اتمام داستان در قرآن، خطاب به پیامبر آمده است که:

این آیات خدا است که ما بر تو تلاوت می‌کنیم به حق، و حتماً تو از جمله‌ی رسولان هستی (بقره آیه ۲۵۲)

جمله آخر در این آیه با دو حرف تاکید «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (تو حتماً از رسولان هستی) این گمانه را می‌تواند تقویت کند که در قرآن، "محمد" رسول معرفی شده است و نه رهبر نظامی و فرمانروا. در عین حال نمی‌توان نادیده انگاشت که پادشاهانی همچون داود و سلیمان، در قرآن «رسول» هم خوانده شده‌اند، اما رسولانی که بیشتر پادشاه بودند، و به تعبیر قرآن «ملک molk» هم به آنان داده شده بود. این رسولان هنگامی که در مقام پادشاهی قرار می‌گرفتند، انبیاء دیگری در برابرشان حضور داشتند تا در مواقع لزوم آنان را متنبه کنند مانند ناتان در برابر داود که شرح آن گذشت.

^۱[۲۸] - سوره توبه (۹) آیه ۱۲

۵-۲- اولی الامر، فرماندهی نظامی؟ یا فرمانروای جامعه‌ای مدنی؟

در قرآن هیچگاه، نه محمد رسول، نه یاران نزدیک او، پادشاه خوانده نشدند؛ خواه معنای پادشاهی را رهبری نظامی تلقی کنیم یا رهبری سیاسی، یا هر دو مورد. در پاره‌ای موارد که نبردی در پیش بود، متناسب با موقعیت و اهمیت نبرد، یک نفر به عنوان سپهسالار معین می‌شد. در غزوات معمولاً خود پیامبر این مسئولیت را به عهده می‌گرفت. در سریه‌ها^۱، گاه خالد بن ولید، گاهی علی بن ابی طالب، و گاه دیگران این امر را به عهده می‌گرفتند. یعنی مقام رهبری نظامی، مقامی ثابت و مخصوص فردی خاص نبوده است.

از آیه ۵۹ در سوره نساء، و داستان شان نزول آن، چنین برمی‌آید که در این موارد، کسی که فرماندهی سپاه را به عهده داشته، «اولی الامر»^۲ یعنی دارنده‌ی امر خوانده می‌شده است^۳. اما ترتیب این آیه در سوره، و با توجه به آیات قبل و بعد آن، چنین می‌نماید که اصطلاح «اولی الامر» صرفاً به فرماندهی نظامی در میدان جنگ محدود نمی‌شده است و در حل و عقد امور اجتماعی نیز گسترش می‌یافته است. در آن آیه آمده است که:

کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و رسول را اطاعت کنید و اولی الامر که از خودتان است. پس اگر ایمان دارید، هرگاه در چیزی منازعه‌ای میان شما پدید آمد، آن را به خدا و رسول عرضه کنید. آن بهتر و نیک فرجام‌تر است. (سوره‌ی چهارم آیه ۵۹)

در ابتدای این آیه، اطاعت از خدا، رسول، و اولی الامر، در یک ردیف آمده است. یعنی کسی که از اولی الامر اطاعت کند، همان گونه است که از خدا و رسول اطاعت کرده است. اما هنگامی که تنازع و کشمکش میان مردم از یک سو، با اولی الامر از سوی دیگر، پدید می‌آید، آنگاه برای حل اختلاف، باید به خدا و رسول مراجعه کرد، و مورد اختلاف را به خدا و رسول عرضه کرد تا داوری نهایی از جانب خداوند صورت گیرد.

حتی اگر معنای «اولی الامر» از مفهوم سپهسالاری، به امور سیاسی و سامان‌دهی اوضاع جامعه

^۱ - «سریه» به جنگ‌هایی گفته می‌شد که خود پیامبر در آن حضور نداشت ولی «غزوه» جنگی را می‌گفتند که پیامبر هم در آن حضور داشت.

^۲ - ترکیب‌های دیگری، مانند «اولی الباب»، «اولی النهی»، «اولی القربی» و «اولی باس» نیز در قرآن دیده می‌شود که هرکدام به موضوع ویژه‌ای اشاره دارد.

^۳ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به تفسیر کشف‌الاسرار میبدی، جلد دوم صفحه ۵۵۳ و ۵۵۴

گسترش یافته باشد، باز هم اختلاف و تنازع میان مردم و اولی الامر بر سر چیزی که در باره‌ی آن اختلاف نظر دارند، امری بدیهی، و طبیعی دانسته شده است. به تعبیر دیگر، «اولی الامر» خواه رهبر نظامی، یا رهبر سیاسی و اجتماعی باشد، تنها نهاد تصمیم‌گیری و فرمانروایی نیست. بلکه نیرویی دیگر به نام خدا و رسول، در میان مردم حضور دارد که می‌تواند «اولی الامر» را نیز به‌داوری بکشد.

اگر موقتاً، کارکرد این آیه را در زمان خود پیامبر تلقی کنیم، مشکل چندانی پدید نخواهد آمد، زیرا پیامبر در میان مردم حضور داشته‌است، و مردم می‌توانستند اختلاف خود را که با اولی الامر داشته‌اند به نزد او ببرند. همانگونه که در ماجرای اختلاف میان عمار و خالدبن ولید پیش آمده بود^۱ همچنین هنگامی که برخی مواقع خود پیامبر در نقش فرماندهی سپاه ظاهر می‌شد، راهنمایی دیگران، و انتقاد دیگران را بر خود می‌پذیرفت^۲.

اما آنچه مسئله‌ی قدرت را در میان مسلمانان پیچیده کرده است، مربوط به روزگار پس از پیامبر است. به‌ویژه آنکه پیامبر اسلام خاتم‌النبین دانسته شده است. یعنی پس از روزگار رسول، هیچ رسول دیگری وجود نخواهد داشت. چه روشی باید اتخاذ گردد که از تمرکز قدرت پیشگیری شود و دو نهاد داوری و اجرایی، مستقل از یکدیگر پدیدآید و اگر اختلافی میان «اولی الامر» و مردم پدید آمد چه کسی میان آنان داوری خواهد کرد؟ یا اینکه چه کسی می‌تواند اختلاف خودش با اولی الامر را به نزد خداوند ببرد تا خداوند حق و باطل را تبیین کند؟ آیا راهی هست تا از خودسری و خودکامگی حاکمیت پیشگیری شود؟ و آیا می‌توان مراجعه‌ی به خرد جمعی را که تمایل به حق دارد و چون حق و باطل برایش آشکار گردد حق را بر می‌گزیند، همان مراجعه به خداوند دانست؟

این موارد، و بسیاری موارد دیگر در عرصه‌ی قدرت، اعم از سیاسی، نظامی، و دینی، بحث و پژوهش مستقل دیگری را می‌طلبد که در حوصله‌ی این مجال نیست. همچنین اگر داستانی را که قرآن در باره‌ی دو نهاد متفاوت پس از موسی برای قوم بنی اسرائیل نقل می‌کند، به عنوان یک رهنمود در نظر بگیریم، آیا از نگاه شیعیان، امام علی پس از پیامبر، نقش یوشع را باید می‌داشت، یا نقش هارون؟

مردادماه ۱۳۸۳ مشهد / ویرایش دوم: اردیبهشت ۱۳۹۳

^۱ - در یکی از نبردها، خالد به‌عنوان فرمانده سپاه (اولی الامر) انتخاب شده بود و عمار یکی از سپاهیان بود، برای توضیح بیشتر نگاه کنید به همان ماخذ پیشین.

^۲ - نگاه کنید به کتاب تاریخ طبری درباره جنگ بدر و سخن حباب بن منذر به پیامبر در مورد انتخاب قرارگاه سپاه مسلمانان. جلد سوم صفحه ۹۶۰